

تحلیل ساختاری قصه «بهرام گور» در هفت پیکر نظامی براساس «سفر نویسنده» کریستوفر ووگلر*

** علی قیچاق شاهی مسکن

*** دکتر لطیفه سلامت باویل

چکیده

قرنها پیش از آنکه ووگلر کتاب خود رابه رشته تحریردرآوردحکیم نظامی شاعر داستانسرای گنجه داستانهای منظوم خود را تحت عنوان خمسه پدید آورده بود ، قصه هائی زیبا با ساختاری عالی ونگاهی عمقی به انسان و رفتارهای روانی او . " هفت پیکر " یکی از این قصه هاست که بهرام گور ، قهرمان آن محسوب می شود .

با بررسی " هفت پیکر " از لحاظ ساختاری و مقایسه آن با یافته های ووگلر در " سفر نویسنده " متوجه اشتراکات بسیاری می شویم ، این بررسی ها ما را به سوی این مهم هدایت می کند که ادبیات کهن ما ساختار خاص خود را دارد ، ساختاری که در آن انسان حین عبورازمراحل سفری خاص ، توسط نویسنده عمیقا روانکاوی میشود. لذا با بررسی تازه این آثار و برجسته نمودن قابلیت های دراماتیک آنها می توان به افقهای تازه ای در ادبیات نمایشی روانشناسانه رسید .

این تحقیق تلاش می کند یکی از متون ادبی کهن کشورمان را بر اساس کتاب " سفر نویسنده " اثر کریستوفر ووگلر بررسی و تطبیق نماید .

واژه های کلیدی : ساختار ، قهرمان ، سفر نویسنده ووگلر ، هفت پیکر نظامی ، بهرام .

*این مقاله مستخرج از پایان نامه دوره کارشناسی ارشد می باشد که از حمایت دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی برخوردار بوده است .

** دانش آموخته کارشناسی ارشد ادبیات نمایشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

*** استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۴/۱۳ تاریخ پذیرش مقاله : ۱۳۹۱/۹/۲۸

مقدمه :

بسم ا... الرحمن الرحيم هست کلید در گنج حکیم .

برای شناخت ساختار داستان باید قهرمانان قصه ها و آنچه برای آنها روی می دهد را شناخت و طبقه بندی کرد . در دنیای ادبیات یکی از معروفترین طبقه بندیها از آن ولادیمیر پراپ روسی است . کاری که پراپ با قصه های عامیانه انجام داد سرآغاز ریخت شناسی قصه هاست : " ... ریخت شناسی قصه های پریان ... یعنی توصیف قصه ها بر پایه اجزای سازی آنها ، و همبستگی این سازه ها با یکدیگر و با کل قصه . " (پراپ ، ۱۳۸۶ ، ۴۹) . پراپ سی و دو کارکرد را برای قهرمان در داستان تعریف می کند ، کارکردهایی که الگوهایی را پدید می آورند ، الگوهایی که بعدها ساختارگرایان در پی شناخت آنها و دیگر الگوهای مشابه برآمدند .

یکی از افرادی که تحت تاثیر نظریات ساختارگرایان اقدام به ارائه الگویی برای داستان نمود کریستوفر ووگلر فارغ التحصیل مدرسه سینمائی دانشگاه کالیفرنیا جنوبی و نویسنده کتاب " سفر نویسنده " است . ووگلر با شمردن مراحل برای قهرمان داستانها ، آنها را مسافر سفری می کند که این سفر در اغلب مواقع از یک الگوی ثابت تبعیت می کند . از نظر او " نوعی الگو یا قالب بر طراحی داستان حاکم است " (ووگلر ، ۱۳۸۷ ، ۲۶) ، از نظر ووگلر این الگو یک الگوی جهانی است که در تمامی فرهنگها و در تمامی زمانها می توان آن را مشاهده کرد .

از این طرف در دنیای ادب کهن ما " منظومه ی هفت پیکر اثری هنرمندانه و رمزنامه ی دیگری... است که آینه ی غیب الیاس پسر یوسف نظامی گنجه ای آفریده ... " (ثروتیان ، ۱۳۸۹ ، ۱۵) است . هفت پیکر قصه پادشاهی بهرام گور و هفت قصه شگفت انگیز پرماجرایی است که زیبارویان هفت گنبد برای او نقل می کنند . این منظومه قصه بهرام و سفر اوست ، شاهی که عاشق عیش است و خوش بودن ، شکارگر ماهر گورها که در نهایت خود شکار استادی در لباس گور می شود . بهرام که در آغاز جز شکار و خوشگذرانی از دنیا هیچ نمی داند ، با ادامه سفر قهرمانی خود و در پی آموزشهای اساتیدش به پیری فرزانه تبدیل می شود . اوج آموزشها در کنار زیبارویانی صورت می گیرد که بهرام برای عیش برگزیده و اینجاست که می فهمیم هفت افسانه دخترکان را رموز سربسته ای در دل نهفته است . " نظامی به تمامی به تمدن رمز تعلق داشت .

در این تمدن ، هر اثر ادبی مهم ناظر به آموزشی معنوی بود و تعبیری از معنای جهان از رهگذر تصویر ، تشبیه و تمثیل ، عبارت یا اشارت به دست می داد . " (بری ، ۱۳۸۵ ، ۱۶) ، همان که ووگلر و دیگران آن

را سفر استعاری قهرمان می دانند ، سفری که با آن قهرمانان همچون اسطوره هایی در جستجوی اکسیری جان بخش از مراحل خاص عبور می کنند .

هفت پیکر دارای ساختاری خاص است که هم وحدت درونی دارد و هم انسجام ضروری در توالی حوادث ، که تمامی اینها بر اساس شخصیت قهرمان آن بهرام و سفر او از تولد تا مرگ شکل گرفته ، جلو می رود و کامل می شود . حکیم نظامی بی آنکه سفر نویسنده ووگلر را خوانده باشد بهرام گور را مسافر راهی می کند که دارای مراحل و مراتبی همانند مراحل سفر نویسنده است ، آیا ووگلر نیز نمی دانسته استاد گنجه در هفت پیکر چه کرده است ؟

تطبیق کهن الگوها :

ووگلر با نگاهی به روان شناسی عمقی کارل گوستاو یونگ در مورد کهن الگوها و مطالعات اسطوره شناسی جوزف کمپبل معتقد است همه قصه ها عناصر ساختاری مشترکی دارند که در اسطوره ها ، افسانه ها ، روایاها و فیلم های سراسر جهان یافت می شوند ، ووگلر " قهرمان هزار چهره ای " را که پیشترها کمپبل معرفی نموده بود وارد مراحل دوازده گانه سفر اسطوره ای خود می کند ، این مراحل دوازده گانه در کتاب سفر نویسنده عبارتند از :

دنیای عادی ، دعوت به ماجرا ، رد دعوت ، ملاقات با استاد ، عبور از نخستین آستانه ، آزمونها و متحدان و دشمنان ، راهیابی به ژرفترین غار ، آزمایش ، پاداش (ربودن شمشیر) ، مسیر بازگشت ، تجدید حیات ، بازگشت با اکسیر .

قهرمانان در داستانهای مختلف باید تمام یا تعدادی از این مراحل را طی کنند و در انتها با اکسیری نجات بخش به میان مردم خود برگردند و آورده ی خود را تقدیم آنها نمایند .

ووگلر همچنین الگوهای شخصیتی را در کتاب خود معرفی می کند که هر یک کارکردی خاص در داستان ها دارند :

قهرمان (خدمت کردن و ایثار کردن) ، استاد (راهنمائی کردن) ، نگهبان آستانه (آزمودن) ، منادی (هشدار دادن و به چالش کشیدن) ، متلون (زیر سوال بردن و فریب دادن) ، سایه (نابود کردن) ، دغلباز (مختل کردن) .

کهن الگوهای هفت پیکر و کنشی که معرف نقش اصلی آنها در هفت پیکر نظامیست بر اساس سفر نویسنده عبارتند از :

قهرمان : بهرام

استادان : نعمان ، دادگر مسیح پرست ، گورها ، دختران هفت گنبد ، کنیز و پیرمرد چوپان
نگهبانان آستانه : پدر بهرام قبل از مرگ ، درباریان شاه گزین دربار پدر بهرام و خاقان چین
منادیان : سرهنگ ، پیکی که خبر مرگ پدر بهرام را می آورد ، پیکی که خبر حمله خاقان چین را می آورد و
گورهایی که بهرام را از پی خود می کشند
متلون ها : کنیز ، سرهنگ و راست روشن وزیر
سایه : راست روشن

دغلباز : جایگزین پدر که قبل از بهرام بر تخت نشسته است .

حال بر اساس طرح داستانی منظوم بهرام گور در هفت پیکر می توان قصه او را با سفر نویسنده به صورت زیر تطبیق داد :

دنیای عادی :

هر قصه ای معمولاً یک صحنه آغازین دارد:

دنیای عادی بهرام با تولدش شروع می شود .

روز اول که صبح بهرامی از شب تیره برد بدنامی

کوره تابان کیمیای سپهر کاگهی بودشان ز ماه و ز مهر

در ترازوی آسمان سنجی باز جستند سیم ده پنچی (نظامی، بند ۹، ابیات ۹ تا ۱۱)

" چون بسیاری از داستان ها سفری هستند که قهرمان و مخاطب را به دنیایی ویژه می برند اغلب با معرفی یک دنیای عادی به عنوان مبنایی برای مقایسه آغاز می کنند . " (ووگلر، ۱۳۸۷، ۱۱۵) . بهرام که شاهزاده است باید سفری را از دنیای عادی خود آغاز کند تا در نهایت به " معشوق یا شاهدخت " مورد نظر پراپ که همان مقصد نهایی است برسد ، اینجا " شاهدخت " همان تاج و جانشینی پدر است : " اگر مقام و مرتبه ی مرد در حد سلطنت دنیا باشد ، زن ، دنیا است . " (کمپبل، ۱۳۸۹، ۳۴۴) ، از آنجاییکه بهرام دارای چنین طالعی است پس خوش اقبالست ، منتهی با اگرها و اماهای بسیار .

یزدگرد ، پدر بهرام او را به نعمان می سپارد تا به دور از زادگاهش پرورش یابد . " یکی از اعضای خانواده ، از خانه غیبت می کند " (پراپ ، ۱۳۸۶، ۶۰) ، اینجا قهرمان خوش اقبال برای همانند شدنش با هر انسان

دیگری که قرار است داستان را بخواند یا بشنود از خانواده جدا می شود. " دنیای عادی مثل یک معرفی اجتماعی ما را به هم پیوند می دهد و علایق مشترک را آشکار می کند به نحوی که یک گفت و گو آغاز شود، باید به طریقی تشخیص دهیم که قهرمان مثل ماست. " (ووگلر، ۱۳۸۷، ۱۱۹)، با جدا شدن بهرام کودک از خانواده اولین شباهتهای یک شاهزاده با یک فرد عادی نمایان می شود. باید یادآور شد این خصلت اکثر قهرمانان در داستانهاست: " قهرمانان در قصه های پریان خصیصه ای مشترک دارند، کیفیتی که آن ها را فراتر از مرزهای فرهنگی، جغرافیایی و زمان با هم پیوند می دهد. آن ها چیزی را کم دارند، یا چیزی از آن ها گرفته شده است. اغلبشان به تازگی یکی از اعضای خانواده را از دست داده اند. " (همان، ۱۲۰)، بهرام تمام افراد خانواده را از دست داده و می توان او را همچون هر فرد دیگری که از خانه رانده یا دور شده است تصور و با او همدلی کرد. ووگلر می گوید اگر می خواهید بیرون ماندن ماهی را از آب نشان دهید، باید نخست او را در آن دنیای عادی نشان دهید تا تضاد آشکارش با دنیای جدید و ناشناخته ای که در آستانه ورود به آن است، روشن شود. بهرام از بطن خانواده جدا می شود، همانگونه که با تولدش از بطن ازلیت جدا شده است.

ملاقات با استاد:

گردد آن برگ لاله نعمانی

تا چو نعمان کند گل افشانی

ادب شاهی درآموزد (نظامی، بند ۹، ابیات ۳۰ و ۳۱)

آلت خسرویش بردوزد

رابطه ی بین قهرمان و استاد از رایج ترین مضامین در اسطوره شناسی است و به لحاظ ارزش نمادین، یکی از غنی ترین ها. این رابطه نماد رابطه ی والدین و فرزند، معلم و دانش آموز، پزشک و بیمار، خدا و بشر است. کارکرد استاد این است که قهرمان را برای مواجه شدن با ناشناخته آماده کند.

ووگلر در کتاب خود یادآور می شود مراحل دوازده گانه الزاما به ترتیب پیشنهادی او روی نمی دهند، گاهی مرحله ای چند بار تکرار می شود و گاهی جابجا. در داستان نظامی چندین استاد خواهیم داشت. پدر بهرام از نعمان می خواهد او را ببرد و پرورش دهد، انتخاب اولین استاد بهرام _ نعمان _ به خواست پدرش بوده است، درواقع شاه با این کار بخشنده تاج به بهرام می باشد، البته بهرام در جایی از هفت پیکر می گوید که سلطنت را خدا به او داده، این نیز از منظری بالاتر درست می نماید: خدا پدر تمامی انسان هاست.

نعمان همراه با پسرش منذر محل مناسبی برای نگاه داشتن بهرام می جوید. سمنار معمار بزرگ رومی قصری برای نعمان می سازد. نعمان سمنار را می کشد تا بعدها همانند آن کاخ، برای دیگران کاخی نسازد

، بهرام در آن کاخ سکنی می گیرد . روزی نعمان و بهرام همراه با درباریان به پشت بام کاخ می روند و به تماشا می نشینند ، نعمان با آنها می گوید بهتر از اینجا نمیتوان یافت ، باید به چنین جایی شاد بود . دادگر پیشه ای مسیح پرست با او میگوید : شناخت درست خدا از تمامی آنچه در سرزمین تو وجود دارد خوشتر است و اگر تو معرفت شناخت خدا را داشتی تمامی این رنگ و بوی ظاهری را برای پیوستن به او رها می کردی .

گفت از این خوبتر چه شاید بود	به چنین جای شاد باید بود
بود دستورش آن زمان بر دست	دادگر پیشه ای مسیح پرست
گفت کایزد شناختن به درست	خوشتر از هر چه در ولایت تست
گر تو ز آن معرفت خبر داری	دل ازین رنگ و بوی برداری (نظامی، بند ۱۱، ابیات ۲۱ تا ۲۴)

نعمان از کاخ پایین می آید و به صحرا رو می کند و دل از دنیای حکومت می کند و از خلق پنهان می شود ، دیگر کسی سراغی از او نمی یابد . شاید این ناپدید شدن سزای او از پس کشتن سمنار معمار باشد . نعمان با ترک قصر خود در اول قصه همان می کند که بهرام در آخر به آن میرسد : آن هنگام که قصر و سلطنت را رها می کند و می رود و در غار پنهان می شود ، اینجا ابتدا دادگر مسیح پرست استاد نعمان است و سپس نعمان استاد بهرام . " استادان را می توان قهرمانانی فرض کرد که از تجربه ی کافی برای آموزش دادن به دیگران برخوردار شده اند . آن ها جاده ی قهرمانان را یک بار یا بیشتر طی کرده اند و دانش و مهارتی را به دست آورده اند که قابل انتقال به دیگران است . " (همان ، ۱۵۵)

پسر نعمان ، منذر پدر را می جوید و نمی یابد . منذر برجای پدر بر تخت می نشیند و پادشاهی دادگستر می شود و جور را پایان می بخشد . بهرام در کاخ ساخته شده زندگی می کند و منذر او را از علوم مختلف ، زبانهای گوناگون و همچنین علوم آسمانی و زمینی ، سوارکاری ، رزم و پهلوانی سرشار می کند . بهرام اصل هر علم و هنری را می آموزد و در سوارکاری و تیراندازی مهارت بسیار بالایی به دست می آورد و در جسارت و دل آوری هم بازی ببر و شیر می شود . " در مقایسه با دنیای ویژه ، دنیایی عادی ممکن است کسل کننده و آرام جلوه کند اما معمولا می توان نشانه های هیجان و چالش را در آن یافت . مشکلات و کشمکش های قهرمان از قبل در دنیایی عادی وجود دارد و تنها منتظر جرقه ای است " (همان ، ۱۱۶) ، بهرام نشانه های هیجان و چالش را در شکارهای خود نشان می دهد . منذر و پسرش که نام او را به یاد پدر خود نعمان گذاشته برای بهرام همچون پدر و برادر نداشته اش عمل می کنند و در خدمت او هستند . آنها اولین استادان ، دوستان و هم پیمانان بهرام محسوب می شوند .

بهرام عاشق شکار گور است ، در این ایام او جز شکار کاری دیگر ندارد و در هر شکار ، صحرایی را از گورهای شکارشده پر میکند .

" کارهای غیر عادی که از آنجمله علاقه فوق العاده به جنگ و شکار و شعر و موسیقی بود در نظر عام خلق با تحسین تلقی می شد اما موبدان و بزرگان که آن جمله را مغایر با هیبت و وقار شاهانه می دیدند ظاهرا در آن احوال بیشتر به چشم امری که از سابقه تربیت بدوی و خلق و خوی عربی وار او ناشی می شد می نگرستند . واقع آن است که خود او هم به هر جهت بود دوست داشت خویشتن را با اخلاق و اطوار یک بدوی ، یک کولی ، و یک صعلوک ، شاهانه نشان دهد . " (زرین کوب ، ۱۳۸۹ ، ۱۴۸) ، این بدویت مرحله ای از زندگی اوست که هنوز رشد نکرده و آگاهی نیافته است ، البته گونه ای از رشد و آگاهی زیر نظر استاد که او را آگاهانه در مسیری خاص قرار دهد تا بتوان او را مسافری آگاه از این راه دانست .

در مرحله آموزش توسط استاد باید سوالاتی به ذهن مخاطب هجوم آورد : " هر داستان خوبی پرسش هایی را در باره قهرمان مطرح می کند . آیا به هدف خود می رسد ؟ بر نقص خود غلبه می کند ؟ درسهای را که باید فرا بگیرد فرا می گیرد ؟ " (ووگلر ، ۱۳۸۷ ، ۱۱۷) ، آیا بهرام درسهای خود را خوب یاد خواهد گرفت ؟ بهرام بر ران گورهای که سنشان کمتر از چهارسال است بنام خود داغ می نهد و در صحرا آزادشان می گذارد تا بچرند . این مساله بی شک نشانه ایست از این که اگر او بعدها دلرحمی نشان داد بتوان آن را جزئی از شخصیت تربیت یافته اش به حساب آورد .

روزی بهرام در شکارگاه شاهد نشستن شیری بر گردن گوری است ، تیری در کمان می نهد و گور را همراه با شیر نشانه می گیرد ، تیر از بدن شیر و گور می گذرد و تا سوارش در زمین فرومی رود ، تماشاگران این اتفاق ، بر دست بهرام بوسه می زنند و او را شیرزور می خوانند . قصه شکار شیر و گور در شهر زبان به زبان می چرخد . منذر دستور می دهد صحنه شکار شیر و گور را در کاخ خورنق نقاشی کنند . بهرام از نظر جسمانی قهرمان قابل قبولی محسوب می شود و می تواند مشکلات را به خوبی از جلوی پای خود بردارد .

دعوت به ماجرا :

روزی بهرام باده می خورد و برای شکار به صحرا می رود ، مادیان گوری زیبا هویدا می شود .

آخر الامر مادیان گوری آمد افگند در جهان شوری ...

گور بهرام دید جست به زور رفت بهرام گور در پی گور (نظامی ، بند ۱۴ ، ابیات ۵ و ۲۰)

این گور چه کارکردی می تواند در داستان بهرام داشته باشد ؟ " دعوت به ماجرا غالبا توسط شخصیتی انجام می شود که معرف کهن الگوی منادی است . شخصیتی که کارکرد منادی را دارد ممکن است مثبت ،

اژدها را درید کام و گلو
ناچخ هشت مشت شش پهلوی (همان، بند ۱۴، بیت ۴۲)
" نبرد میان قهرمان و اژدها شکل فعال تر این اسطوره است و اجازه می دهد مضمون کهن الگویی پیروزی
من خویش بر گرایش های واپس گرایانه آشکارتر شود . " (یونگ ، ۱۳۸۹، ۱۷۶)
بچه گوری از شکم اژدها بیرون می آید ، بهرام برای شکار گور اولی سوار بر اسب می شود و بیقراری می
کند ، گور دوباره در غار فرومی رود ، بهرام که وارد غار می شود گنجی را آنجا می یابد ، گنج را به کمک
همراهانش از غار خارج می کند .

نظامی کار خارق العاده ای انجام داده است ، او انتهای داستان خود را به شکلی نمادین در آغاز قصه بیان می
کند ، کاری که امروزه بیشتر در کارهای مدرن به چشم می خورد : بهرام به راهنمایی استاد _ گور _ به گنج
می رسد ، استعاره ای در اول داستان برای آخر آن ، آن هنگام که بهرام دنبال گوری وارد غاری خواهد شد
تا به پدر ازلی _ ابدی خود پیوندد : گنج حقیقی زندگی آدمی .

بهرام گنج را بین منذر و پسرش نعمان و مستمندان تقسیم می کند ، بهرام توانایی بخشیدن گنج به دست
آمده را دارد و آنرا از آن خود نمی داند و اینجاست که نظامی حرف اصلی خود را می زند ، همانی که در
آخر قصه به آن خواهیم رسید : بخشش و ایثار ؛ اکسیر اصلی داستان .

به دستور منذر ، نقاش ، بهرام را به هنگام شکار اژدها و کارهای دیگرش بر دیواره های خورنق نقاشی می
کند . پاداشی که بهرام از یک کار خوب دریافت می کند . مگر نه این است که بهرام مدام باید پاداش بگیرد
تا انجام کار نیک در او نهادینه شده و جزئی از وجودش شود ؟

رد دعوت :

روزی بهرام حجره ای را در خورنق مشاهده می کند که درش را بسته اند ، او تا آنروز بدانجا پای نهاده
است ، " قهرمان قصه از کاری نهی می شود " (پراپ ، ۱۳۸۶، ۶۱) ، بهرام بی آنکه خود بداند از کاری نهی
شده است . بهرام دلیل بسته بودن در را می پرسد و کلید در بسته را می خواهد ، کلیددار در را باز می کند ،
" نهی نقض می شود " (پراپ ، ۱۳۸۶، ۶۳) ، بهرام وارد حجره می شود و با نقش هفت پیکری که دختران
پادشاهان هفت اقلیم جهانند روبرو می شود و نقش خود را نیز در میان آنها می بیند . ملاقاتی دیگر با استادی
دیگر و همچنین دعوت به ماجرا به شکلی جدیدتر صورت می گیرد .

بهرام مهر دختران بر دل می نهد و با دلی امیدوار به آینده از حجره خارج و در آن را می بندد و کلید به
کلیددار می سپرد و با او می گوید اگر کسی در این حجره را باز کند او را گردن خواهم زد .

شه چو از خانه رخت بیرون برد
قفل بر زد به خازنش بسپرد (نظامی، بند ۱۵، بیت ۳۶)

بهرام با ترک حجره و پنهان کردن راز تصاویر و اینکه چرا عکس خود او در میان دخترکان ناشناس است ، در آستانه ی ماجرا درنگ می کند . می توان گفت با عدم درک کارکرد تصاویر در زندگی خود ، بهرام دعوت را رد می کند یا بی میلی خود را اعلام می نماید ، هر چند چندان نیز بی میل نیست ، با این همه چون عملی برای رسیدن به میل درونی خود انجام نمی دهد می توان آن میل را نادیده گرفت . به هر حال او رودرروی ناشناخته ها قرار گرفته است ، " رد دعوت ممکن است لحظه ی ظریف و نامحسوسی باشد شاید یکی دو کلمه ی تردیدآمیز میان دریافت و پذیرش یک دعوت . " (ووگلر ، ۱۳۸۷ ، ۱۴۵) ، بهرام هنوز متعهد به سفر نشده است و تجاوز دیگری به نظم طبیعی امور لازم است تا وی را از این نقطه ی عطف عبور دهد .

بهرام پس از هر شکار به آن حجره سر می زند ، مست می شود و با تمنای عشق از نقشها به خواب فرو می رود . این نشانگر هوش اوست که از پس آن ناشناسی اولیه رمز ، می تواند بفهمد رازی با این تصاویر است ، هرچند او هنوز از کم و کیف آن راز آگاهی درست و حسابی ندارد . " گاهی بدفکری نیست که دعوت را رد کنید تا فرصت کافی برای آماده کردن خود برای منطقه ناشناخته که در پیش روست داشته باشید . در اسطوره شناسی و فرهنگ عامه این آمادگی ممکن است به کمک شخصیت دانا و حامی یعنی استاد کسب شود که خدمات متعدد او به قهرمان شامل حمایت ، هدایت ، آموزش ، آزمایش ، تربیت و فراهم کردن هدایای جادویی است . " (همان ، ۱۴۹) : دخترکان که با تصاویر خود دل بهرام را ربوده اند عشق و به تبع آن معشوق را رهبری می کنند ، عشقی که از آنها شروع می شود و در پایان ماجرا با عشقی بالاتر یعنی عشق به مردم و بالاتر از آن یعنی عشق به خالق اوج می گیرد و عاشق را به سر منزل مقصود که یکی شدن با سرمنزل هستیست رهنمون می شود .

یزدگرد شاه ، پدر بهرام ، جان به جان آفرین تسلیم می کند و راهی دیار آخرین می شود .

یزدگرد از سریر سیر آمد کار بالا گرفته زیر آمد (نظامی، بند ۱۶، بیت ۱۷)

درباریان به دلیل جور و ستمهای او دوست ندارند بهرام بیاید و شاهشان شود ، پیرمردی از خردمندان را برمی گزینند و تاج بر سرش می نهند و شاهش می کنند . " برای اینکه خوانندگان و بینندگان با ماجرا درگیر شوند و نگران سرنوشت قهرمان باشند ، باید در یکی از مراحل اولیه داستان دقیقاً بدانند چه چیزی در خطر است . به عبارت دیگر ، قهرمان در این ماجرا دقیقاً چه چیزی را ممکن است به دست بیاورد یا از دست بدهد ؟ برد یا باخت قهرمان چه عواقبی برای قهرمان ، جامعه و دنیا دارد ؟ " (همان ، ۱۲۳) ، تجاوز به

حریم امن دنیای عادی شروع شده است ، تجاوزی که دیگر اجازه نخواهد داد بهرام دعوت را رد و با بی میلی به آن نگاه کند .

عبور از نخستین آستانه :

بهرام از مرگ پدر آگاه شده و عزاداری می کند ، سپس تصمیم می گیرد برای بازپس گرفتن تاج پدر شمشیر کشد و جنگ را شروع کند اما با خود می گوید چرا چنین کنم ؟ حال آنکه با نرمی ، دل مردم را می توانم بدست آورم ، چرا که آنها علیرغم سنگدلی گوسفندان مرغزار من هستند ، آنها را با خرد به راه خواهم آورد .

زمانیکه بهرام آگاه می شود کلاه و تاج را کس دیگری از او ربوده باید کاری بکند ، چرا که او را فراخوانده اند . بهرام برای بدست آوردن تاج از دست رفته عزم جزم می کند : " حالا قهرمان در آستانه ی دنیای ویژه ی پرده ی دوم ایستاده است . دعوت شنیده شده است ، تردیدها و ترس ها بیان شده و تخفیف یافته اند ، و تمام مقدمات لازم فراهم شده است . اما حرکت واقعی تعیین کننده ترین کنش پرده ی اول ، هنوز باقی است . عبور از نخستین آستانه عملی ارادی است که طی آن قهرمان با تمام وجود درگیر ماجرا می شود . معمولاً این طور نیست که قهرمانان توصیه ها و هدایای استادان خود را بپذیرند و بعد بلافاصله به ماجرا یورش ببرند . غالباً درگیری نهایی آن ها با دخالت نوعی نیرویی خارجی صورت می گیرد که تغییر دهنده ی مسیر یا شدت داستان است . این لحظه معادل " نقطه ی پیرنگ " یا " نقطه ی عطف " در ساختار سه پرده ای ... است . " (همان ، ۱۶۱ و ۱۶۲) ، حالا دیگر بهرام متعهد به ماجرا شده و با عبور از نخستین آستانه برای اولین بار به طور کامل وارد دنیای ویژه داستان می شود و می پذیرد که با پیامدهای پرداختن به مسئله مطرح شده در دعوت به ماجرا روبرو شود . می توان گفت در قصه بهرام لحظه ی شروع واقعی ماجرا همین جاست . اینجا همان نقطه ی عطف اولیه ماجراست که بهرام قدم در راه می گذارد و مساله اصلی خود را می شناسد ؛ شاه شدن .

آزمونها و متحدان و دشمنان :

" مهم ترین کارکرد دوره ی سازگاری با دنیای ویژه آزمودن است . داستان گویان از این مرحله برای محک زدن و امتحان کردن قهرمان استفاده می کنند و او را در معرض یک رشته آزمون ها و چالش ها قرار می دهند که هدف از آن ها آماده کردن وی برای آزمایش های بزرگ تری است که در پیش رو دارد . " (همان ، ۱۷۰)

نعمان یار و یاور و دوست بهرام و پدرش منذر در به دست آوردن تاج به بهرام دست یاری می دهند . پس از عبور از نخستین آستانه ، اینک بهرام همراه با دوستان قدیمی خود و همچنین دوستان و دشمنانی که خواهد یافت قصه را پیش خواهد برد ، او باید دوستان و متحدان تازه ای بیابد . بهرام فراگرفتن قوانین دنیای جدید را شروع می کند ، او لشگری با بیش از صد هزار شیرمرد اسب سوار برمی انگیزاند . لشگر بهرام از یمن سوی تاجگاه پدر به حرکت درمی آید . " قهرمان به مکان چیزی که در جستجوی آن است انتقال داده می شود ، یا راهنمایی می شود . " (پراپ ، ۱۳۸۶ ، ۱۰۷)

شاه تخت گیر خبردار می شود و پس از انجمن با نامداران و موبدان سپاه ، نامه ای می نویسد و سوی بهرام می فرستد . رقیب ظاهر شده است ، " رقیب گونه ی ویژه ای از دشمن است ؛ کسی که با قهرمان در عشق ، ورزش ، تجارت یا هر کار دیگری رقابت می کند . رقیب معمولاً قصد کشتن قهرمان را ندارد ، بلکه هدف او صرفاً این است که قهرمان را در رقابت شکست دهد . " (ووگلر ، ۱۳۸۷ ، ۱۷۳) ، در واقع چالشهای هر دو طرف شروع شده است . جایگزین یزدگرد را می توان یک سایه برای بهرام در نظر گرفت ؛ یعنی بخش تاریک وجود خودش ، اما از آنجائیکه بهرام بعدها با تاریکترین بخش وجود خود _ راست روشن وزیر _ رو به رو خواهد شد و همچنین با توجه به عملکرد بعدی این جانشین پدر که لاف زنی بیش نشان نمی دهد شاید دغلباز برای او نام مناسبتری باشد .

پیک از طرف درباریان تصمیم گیرنده نامه ای را تقدیم بهرام می کند ، " شیر می کوشد قربانیش را بفرید تا بتواند بر او یا چیزهایی که به وی تعلق دارد ، دست یابد " (پراپ ، ۱۳۸۶ ، ۶۶) ، این نامه به قصد فریب بهرام ارسال شده است . " ... اغواگری ... جادو ... استفاده از وسایل دیگر ... " (همان ، ۶۷) ، می خواهند بهرام را فریب بدهند . " مرحله ی آزمون ها ، متحدان و دشمنان در داستان ها برای صحنه های " آشنایی " مفید است ؛ یعنی جایی که شخصیت ها با هم آشنا می شوند و مخاطب شناخت بیشتری از آن ها به دست می آورد . به علاوه ، این مرحله به قهرمان اجازه می دهد برای کسب آمادگی برای مرحله ی بعد ، راهیابی به ژرف ترین غار ، قدرت و اطلاعات خود را افزایش دهد . " (ووگلر ، ۱۳۸۷ ، ۱۷۵)

بهرام با شنیدن گفته های خواننده نامه جوش می آورد اما زیرکانه صبوری پیشه می کند و پس از اندیشه کردن و بدون عجله جواب نامه را می دهد که باعث می شود موبد پیری پس از شنیدن حرفهای بهرام برخیزد و او را برای حکمرانی بهترین کس بداند و از او برای رهایی از آن وضع راهنمایی بخواهد .

مرد کز صید ناصبور افتد تیر او از نشانه دور افتد (نظامی ، بند ۱۶ ، بیت ۴۶)

بردن تاجش از میان دو شیر

روبهان را ز تخت کرد به زیر (نظامی، بند ۲۱، ابیات ۲۷ و

(۲۸

بهرام آزمون را به خوبی پشت سر می گذارد و دغلباز رسوا می شود .

درباریان بر پای بهرام زر می ریزند . جانشین یزدگرد بهرام را شهریار ، موبدان شاه و خسروان او را خداوندگار می خوانند . بهرام می گوید : تاج را خدا به من ارزانی کرده است ، لذا او را سپاس می گویم ، من تاج را به کمک خداوند از بین دو شیر گرفتم پس شکرش می گویم و برای پسند او کارهای خوب انجام خواهم داد ، ای درباریان با من روراست باشید و راستی پیشه کنید که من عدالت را پیشه خود خواهم کرد و ظلم را با ظلم و عدل را با عدل پاسخ خواهم داد ، بهرام مردگان را نیز درودی می دهد . مردم با شنیدن اوصاف آنچه بهرام گفت و کرد درودش می فرستند و سجده شکر بجا می آورند . اینجا بهرام و درباریان پاداش میگیرند . بهرام با عدالت شاهی می کند و مردم از او راضی می شوند و خدا نیز خشنود . مردم نیز پاداش می گیرند : شاهشان شجاع و عادل است .

حکومت بهرام با خوشی و خوبی شروع می شود . دولت بهرام دولت عشق و عشق بازی می شود ، خرمی در روزگار پدیدار می شود ، تیغ و شمشیر غارت می شود ، مردم نعمت می یابند . مردم که نعمت می یابند شکر پرورگار و مهربانی را از یاد می برند . تجربه زندگی می گوید به روزگاری که مردم شکر خدا را از یاد می برند فراخی به تنگی تبدیل می شود . قحطی پدید می آید . آزمایش دیگری که بهرام باید بتواند از آن سربلند بیرون بیاید . قصه قحطی را با بهرام بازمی گویند . با تدبیر بهرام مردم از تنگی نجات می یابند . یک نفر از تنگدستی جان می بازد ، بهرام بر آن یک نفر تنگدل می شود و در مرگ او گریه می کند و از خدا می خواهد او را ببخشد که روزی ده اصلی خداست و بهرام وسیله او . خداوند از گریه بهرام بر رعیت مرده خوشش می آید و هانفی از درون بهرام به او خبر می دهد در چهار سال آینده کسی در دیار او نخواهد مرد ، چنین نیز می شود . پاداشی دیگر برای بهرام و مردم به دلیل موفق بودن بهرام در پس دادن امتحان . زندگی عادی از سر گرفته می شود . بهرام با آزمایش دیگری روبه رو می شود که در آن کنیز و سرهنگ مخصوص او نقش دارند ، و ، پاداش بهرام پس از پشت سر گذاشتن موفق این امتحان به دست آوردن دوباره کنیز است که او را مرده می پنداشت و خود دستور قتلش را صادر کرده بود . با این گام و زنده شدن کنیزی که باید می مرد نظامی خاطر نشان می کند پس از مرگ زندگانی دوباره امکان پذیر است و این پاداش بزرگیست که بهرام آنرا به دست می آورد .

راهیابی به ژرفترین غار :

" قهرمانان ، پس از سازگاری با دنیای ویژه ، اکنون به جست و جوی قلب آن برمی آیند . آن ها وارد منطقه ی میانی می شوند که بین مرز و مرکز سفر قهرمان قرار گرفته است . آن ها در طی مسیر با منطقه ی رازآمیز دیگری برخورد می کنند که از نگهبانان آستانه ، اهداف و آزمون های خاص خود برخوردار است . این مرحله راهیابی به ژرف ترین غار است ؛ جایی که آن ها به زودی با بزرگ ترین شگفتی و ترس روبه رو می شوند . اکنون زمان کسب آمادگی نهایی برای آزمایش مرکزی ماجراست . " (ووگلر ، ۱۳۸۷ ، ۱۷۹)

این شایعه که بهرام کار ملک رها کرده و غرق در خوشبختی دهان به دهان می چرخد و فرصت طلبان را مهلت می دهد تا دسیسه چینی کنند ، خاقان چین با شنیدن وصف اوضاع ملک بهرام با سیصد هزار سخت کمان رو به ملک او می آورد .

خان خانان روانه گشت ز چین تا شود خانه گیر شاه زمین (نظامی ، بند ۲۷ ، بیت ۲۲)

بهرام از لشکر خود اطمینان ندارد چرا که تماما نازپرورده اند و دلشان نیز با شاه همراه نیست و فقط به ملک و مال خود فکر می کنند و با خاقان چین نیز نامه نگاری کرده اند که اگر بخواهی با تو همراه خواهیم شد . بهرام چون چنین می بیند مملکت را به نایبان می سپرد و می رود و روی پنهان می کند ، همه جا می پیچد که بهرام گریخته است . " اکنون قهرمان در عمیق ترین اتاق ژرف ترین غار قرار دارد و با بزرگ ترین چالش و هولناک ترین حریف رو به روست . این همان قلب واقعی مساله است که جوزف کمپبل آن را آزمایش می نامد . این شاه فخر یا عامل اصلی در فرم قهرمانی و کلید رسیدن به قدرت جادویی است . راز ساده ی آزمایش این است : قهرمانان باید بمیرند تا بتوانند دوباره متولد شوند . " (همان ، ۱۹۳ و ۱۹۴) ، بهرام به آستانه ی مکانی خطرناک رسیده است ، این مکان غالباً در مرکز فرماندهی بزرگ ترین دشمن قهرمان ، خطرناک ترین نقطه در دنیای ویژه ، یا ژرف ترین غار است . وقتی قهرمان وارد این مکان ترسناک می شود ، از دومین آستانه مهم عبور می کند . این مرحله راهیابی است . در اسطوره ها ، ژرفترین غار ممکن است دنیای مردگان باشد . و برای همین بهرام پنهان شده ، او نوعی مرگ را پذیرا شده است . راهیابی شامل تمام آماده سازی های لازم برای ورود به ژرف ترین غار و مواجه شدن با مرگ یا بزرگترین خطر است . اینجا بخت و اقبال بهرام در برخورد مستقیم با یکی از دشمنانش مورد آزمایش جدی قرار می گیرد ، همانگونه که با فرض مرگ و زنده شدن دوباره کنیز با دنیای مرگ و نیستی رو به رو شده است دوباره با احتمال مرگ رو به رو می شود و در نبرد با نیروی مخاصم در معرض خطر قرار می گیرد ؛ آزمایشی که در آن بهرام باید بمیرد یا ظاهراً بمیرد تا بتواند دوباره متولد شود .

" برای اغلب مردم این لحظه ، لحظه ی مرگ است ، اما در بسیاری از داستان ها صرفا هر چیزی است که قهرمان بیش از همه از آن وحشت دارد : رو به رو شدن با ترسی بیمارگونه ، مبارزه با رقیب ، یا برخورد با توفان یا بحران سیاسی . " (همان ، ۲۰۸) ، اینجا با بحرانی سیاسی روبرو هستیم . این لحظه یکی از منابع اصلی جادوی اسطوره ی قهرمان است . لحظه ی بحران و تصمیم گیری . " برای این که با نقطه ی اوج (لحظه ی بزرگ پرده ی سوم و رخداد نهایی کل داستان) اشتباه نشود آن را بحران بنامیم پیام : گاهی امور باید برای بهتر شدن وخیم تر شوند ... شایع ترین الگو برای لحظه ی مرگ و تولد دوباره این است که نزدیک به وسط داستان قرار گیرد . " (همان ، ۱۹۵) . بهرام در میانه داستان با پنهان شدن خود ، مرگ را تداعی می کند .

پاداش (ربودن شمشیر) :

بهرام در شبی تیره از نهانگاه بیرون می آید و به لشگر چین شیخون می زند . " قهرمان و شریر به نبرد تن به تن می پردازند " (پراپ ، ۱۳۸۶ ، ۱۰۹) ، بهرام و سیصد یار وفادارش لشگر چین را شکست می دهند . " شریر در نبرد تن به تن شکست می خورد " (همان ، ۱۱۱) . بهرام پیروز می شود . " بعد از پشت سر گذاشتن بحران آزمایش ، قهرمانان اکنون پیامدهای جان به در بردن از مرگ را تجربه می کنند . بعد از هلاک شدن یا شکست خوردن ازدهایی که در ژرف ترین غار سکونت داشت ، آن ها شمشیر پیروزی را به چنگ می آورند و پاداش خود را طلب می کنند . " (ووگلر ، ۱۳۸۷ ، ۲۱۵) ، تقسیم غنایم جشن بهرام است .

لشکر شکست خورده چین فرار میکنند . باز هم پاداشی دیگر به دست آمده است . " چرا به کاوش در داستانهای جنگی می پردازیم ؟ چرا تماشاگران جذب قصه هایی با موضوع شجاعت و ایثار می شوند ؟ واقعیت این است که خدمت در مناطق جنگی در جامعه ی ما نقش " مراسم گذار " را دارد . مراسمهای گذار از قدیم مراسم یا اعمالی بودند که طی آنها یک فرد جوان (و معمولا مذکر) برای عبور از آستانه ی مردانگی با مرگ روبه رو می شود و بر آن غلبه می کند . جنگ عرصه ای است که در آن معصومیت از دست می رود و مردانگی به دست می آید . " (ویتیل ، ۱۳۸۹ ، ۱۶۱) . بهرام در آستانه مردانگی قرار دارد و باید نشان دهد می تواند وارد این مرحله شود ، بهرام آموخته های خود را بیشتر کرده است : او از گنج به دست آمده هزار شتر را وقف آتشکده می کند و مستمندان را نیز سیر می کند . بهرام مرد شده است .

پس از شکست خاقان چین ، بهرام بر تخت می نشیند و امیران و والیان در کنارش جمع می شوند . بهرام لب به عتاب می گشاید و به آنها می گوید : اگر برای جنگ و صلح بوجود نیامده اید پس وجودتان برای چیست ؟ شما در کدام جنگ بوده اید ؟ من اگر چه به کار می و شرابم اما به دست دیگرم تیغ دارم و شمشیر ، بخت نیز با من یار است و بیدار ، تاج را خدا به من بخشیده و کوشش خلق برای گرفتن آن بی فایده است . این عتاب گونه ای کشمکش است پس از پیروزی : " ممکن است صحنه ی کنار آتش همراه با کشمکش باشد و افراد بر سر غنایم به جان هم بیفتند . " (ووگلر ، ۱۳۸۷ ، ۲۱۶) .

اینک بهرام لیاقت به دست آوردن شمشیر جادو را کسب کرده است : بهرام که از دشمن فارغ می شود نقش هفت پیکر را یاد می آورد و عشق آنها را در دل زنده می کند . " بعد از یک آزمایش بزرگ ممکن است فرصتی برای صحنه ای عشقی باشد . قهرمانان تا قبل از بحران هنوز واقعا قهرمان نیستند ؛ تا این لحظه آن ها فقط کارآموز هستند . آن ها واقعا مستحق دوست داشته شدن نیستند ؛ تا این که آمادگی و تمایل خود را برای ایثار کردن نشان دهند . در این لحظه هر قهرمان حقیقی به نوعی صحنه ی عشقی یا نوعی " ازدواج مقدس " دست یافته است . " (همان ، ۲۱۷) . پس از نجات از مرگ ساختگی و غلبه بر دشمن ، بهرام و خواننده های داستان دلیلی برای جشن گرفتن دارند : اکنون بهرام گنجی را که جست و جو می کرده ، یعنی پاداش خود را ، به چنگ می آورد ، این " شمشیر " دانش و تجربه ای است که به درک بهتر و آشتی با نیروهای متخاصم می انجامد . بهرام با به جان خریدن حد اعلای مخاطره به خاطر جامعه ، استحقاق عنوان " قهرمان " را پیدا کرده است . برای همین نعمان همچون خود بهرام سلطنت او را از خدا می داند ، اما مساله بزرگتری هم هست : بهرام با آزمایشی که پس داده متوجه شده است هنوز نیاز دارد بیاموزد تا نسبت به جامعه و مردمش آگاهتر شود . " قهرمان ممکن است به عنوان پاداش ، بصیرت یا درک تازه ای از یک راز پیدا کند . جان به در بردن از مرگ ، بصیرت تازه ای به او داده است . " (همان ، ۲۲۱) ، حال بهرام فهمیده است باید آموزه های تازه ای توسط اساتید جدید داشته باشد ؛ چرا که رازهای دنیای اطرافش بیش از شناخت اویند ، بهرام برای رسیدن به این آگاهی هفت دختر را به عنوان همسر و در اصل استاد انتخاب می کند : " هدف کوشش قهرمان فراتر از همزیستی در زندگی زناشویی است . آن رهانیدن عنصر مادینه بمثابه ی ترکیبی درونی از روان است و تمامی کارهای واقعا خلاق به آن نیاز دارند . " (یونگ ، ۱۳۸۹ ، ۱۸۷) ، بهرام هفت دختر را از گوشه و کنار جهان فرامی خواند : یکی از نژاد کیان و دیگری از چین و آن یک از روم و دیگری از مغرب و یکی از هندوستان و آن یکی از خوارزم و آخری نیز از سقلا ب .

اولین دختر از نژاد کیان بود لیکن پدر شده ز میان

خواستش با هزار خواسته بیش	گوهری یافت هم ز گوهر خویش
پس به خاقان روانه کرد برید	برخی از مهر و برخی از تهدید
دخترش خواست با خزانه و تاج	بر سر هر دو هفت ساله خراج
داد خاقان خراج و دختر و چیز	حمل دینار و گنج گوهر نیز
وانگهی ترکناز کرد به روم	درفگند آتشی در آن برو و بوم
قیصر از بیم بر نزد نفسی	دخترش داد و عذر خواست بسی
کس فرستاد سوی مغرب شاه	با زر مغربی و افسر و گاه
دخت او نیز در کنار آورد	زیرکی بین که چون به کار آورد
چون سهی سرو برد از آن بستان	رفت از آنجا به ملک هندوستان
دختر رای را به عقل و به رای	خواست و آورد کام خویش به جای
قاصدش رفت و خواست از خوارزم	دختر خوب روی در خور بزم
همچنان نامه کرد با سقلاب	خواست زیبارخی چو قطره ی آب
چون ز کشور خدای هفت اقلیم	هفت لعبت ستد چو در یتیم

از جهان دل به شادمانی داد (نظامی، بند ۲۹، ابیات ۶ تا ۲۰)

داد عیش خوش و جوانی داد (نظامی، بند ۲۹، ابیات ۶ تا ۲۰)

او خواهان یاد گرفتن از تمامی جهان است لذا بهرام از هفت اقلیم هفت دختر زیبا روی انتخاب می کند همچنان که نقششان را دیده بود. بهرام با به دست آوردن شمشیر مقدس رد اولیه دعوت را با رفتن به سوی همان دعوت از ذهن پاک می کند.

به دستور بهرام هفت گنبد ساخته می شود تا هفت دختر در آن جای گیرند. هر گنبد را به رنگی درمی آورند که نشانه سیاره ایست: سیاه با کیوان، صندلی با مشتری، سرخ با مریخ، زرد با خورشید، سپید با زهره، فیروزه ای با عطارد، سبز با ماه. " در معماری مقدس سنتی، گنبد یکی دیگر از جلوه ای رایج آسمان است. " (بری، ۱۳۸۵، ۱۷۹)، میتوان ادعا کرد او حالا علوم زمین را به تمامی آموخته و می خواهد علوم آسمان را نیز یاد بگیرد.

بهرام بود و هفت گنبد به رنگ هفت اختر با دختران هفت کشور در برش. راستی چرا زن؟ " هفت شاهدخت منظومه نظامی، همانند سیاره هایی که از هفت شعله آتش خود می فروزند، زیر گنبدهای هفت رنگ به شاه که همدشان می شود خوشامد می گویند تا چهره ای برافروخته از مهر را به تماشایش بگذارند. " (بری، ۱۳۸۵، ۱۸۳)، آنها اساتید مهربانی هستند که می توانند بهرام را از خاک بر افلاک برند

و در رسیدن به سیاره های آسمان پرواز دهند. " قهرمان اختیار استفاده از یک عامل جادو را به دست می آورد. " (پراپ، ۱۳۸۶، ۹۴) اینجا " شخصیت‌های مختلفی خود را در اختیار قهرمان می گذارند " (همان، ۹۷).

بهرام هر یک از روزهای هفته را با پوشیدن لباس هم‌رنگ گنبد میهمان یکی از گنبدها و دخترکان می شود. در این گنبدهاست که دوباره شاهد حضور اساتیدی در لباس همسر برای بهرام هستیم. می توان ادعا کرد بهرام مقامی عالی یافته است: " دیگران هم ممکن است قهرمان را با روشنی بیشتری ببینند و چه بسا در تغییر رفتار قهرمانان نشانه هایی بیابند از این که آن‌ها دوباره متولد شده و همچون خدایان فناپذیر شده اند. این را گاهی لحظه ی تجلی می نامند: درک ناگهانی الوهیت. " (ووگلر، ۱۳۸۷، ۲۲۲).

بهرام در این گنبدهای آسمانی به خوشی و خرمی زندگی می کند و از روزگار لذت می برد و کام می راند و می آموزد. در این مرحله او از اساتید خود درس زندگانی گرفته است و این توشه راه اوست برای ادامه سفر. " روبه رو شدن با مرگ پیامدهای سرنوشت سازی دارد که قهرمانان با ربودن شمشیر تجربه می کنند، اما بعد از آنکه پاداش خود را به تمامی تجربه کردند باید جست و جوی خود را پی بگیرند. آزمایش های دیگری در راه است ... در مرحله ی بعد سفر نویسنده: مسیر بازگشت. " (همان، ۲۲۵). بهرام باید سفر خود را کامل کند، اما، آیا او می تواند دل از هفت لعبت طنناز بکند و بازگردد؟

مسیر بازگشت:

" وقتی درس ها و پاداش های آزمایش بزرگ مورد ستایش قرار گرفت و جذب شد، قهرمانان با یک انتخاب مواجه می شوند: آیا در دنیای ویژه بمانند یا سفر بازگشت به خانه و دنیای عادی را آغاز نمایند. گرچه ممکن است دنیای ویژه جذابیت های خاص خود را داشته باشد، اما کمتر قهرمانی است که تصمیم به ماندن بگیرد. اکثر آن‌ها مسیر بازگشت را انتخاب می کنند؛ یعنی یا به نقطه ی آغاز برمی گردند یا به سفر خود ادامه می دهند تا به جایی کاملاً تازه یا همان مقصد نهایی برسند ... به زبان روانشناسی، این مرحله معرف تصمیم قهرمان برای بازگشت به دنیای عادی و تحقق بخشیدن به درس های فراگرفته شده در دنیای ویژه است. " (همان، ۲۳۰ و ۲۳۱)

روزی پیکی از راه می رسد و با بهرام از حرکت دوباره لشگر چین سخن می گوید.

گفت باز از نگارخانه ی چین جوش لشکر گرفت روی زمین (نظامی، بند ۴۰، بیت ۶)

بهرام مشورت می کند و به این نتیجه می رسد که چاره کار جز گنج و لشگر نخواهد بود. بهرام هنوز از قید زندگی خاکی و از دنیای دشمنان در کمین نشسته درونی و بیرونی خارج نشده است. اکنون در حال ورود

به پرده سوم هستیم که قهرمان به پیامدهای ناشی از مواجهه با نیروهای تاریک آزمایش می پردازد . این مرحله حاکی از تصمیم برای بازگشت به دنیای عادی است . بهرام می فهمد که دنیای ویژه را سرانجام باید پشت سرگذارد ، او می فهمد هنوز خطرها ، وسوسه ها و آزمون های دیگری در پیش است . بهرام که سراغ گنج و لشگر می رود متوجه می شود به دلیل بدکاری و سواستفاده وزیراعظمش ، راست روشن ، نه گنجی باقیست و نه لشگری .

تا در آن مملکت به اندک سال هیچکس را نه ملک ماند و نه مال (همان، بند ۴۰، بیت ۵۵) کار او سخت تر شده است ، از یک طرف باید دل از خوشی ها بکند و از طرف دیگر با نداشته ها به جنگ آینده برود ؛ یک تاریکی مطلق در چشم انداز رو به رو . " وجود سایه در تمامی جریانات سیاسی نقشی بسیار مهم ایفا می کند . " (یونگ ، ۱۳۸۹ ، ۲۶۲) ، سایه خود را به بهرام نشان داده است : بزرگترین دشمن او . " اینکه سایه دوست ما بشود یا دشمن ما ، بستگی تام به خودمان دارد سایه تنها زمانی دشمن می شود که یا نادیده گرفته شود و یا به درستی درک نشود . " (همان ، ۲۶۳) . بهرام با سایه دشمن رو به رو شده است ، لذا می توان سوال کرد : او چه چیز را نادیده گرفته است ؟ جواب این است : بهرام سایه مستبد خود را نادیده گرفته است !

حال چه باید کرد ؟ " اگر سایه شامل نیروهای مثبت و حیاتی باشد باید آن ها را با زندگی فعال دربیامیزیم و نه اینکه سرکوبشان کنیم . " (همان ، ۲۶۶) ، بهرام تا امروز سایه مستبد درونی خود را نشناخته و امروز باید این سایه را بشناسد تا مثبت یا منفی بودنش را تشخیص دهد ، " حسد ، جستجوی لذت ، شهوت پرستی ، دروغ و تمامی هرزگی های شناخته شده جنبه های منفی و " تاریک " ناخودآگاهند . " (همان، ۴۱۲) ، استبدادخواهی نیز می تواند از جنبه های منفی و " تاریک " ناخودآگاه تلقی شود ، این که کسی همه چیز را برای خود بخواهد و نخواهد داشته های خود را از دست دهد که هیچ ، بلکه بخواهد داشته های دیگران را تصاحب کرده و از آن خود کند ، نشانگر استبداد درونی است ، بهرام اگر نتواند از بعضی چیزها بگذرد و آنها را برای همیشه برای خود بخواهد نخواهد توانست قسمت تاریک وجود خود را مغلوب سازد ، پس می توان گفت سایه جنبه منفی به خود گرفته است .

بهرام متوجه می شود زمانی که او مشغول خوشگذرانی بوده ، راست روشن وزیر مورد اعتمادش برای خود مال و ملک اندوخته و در این راه نایب شاه را نیز با خود همراه کرده است . پراپ معتقد است آنچه قهرمانان بدست می آورند ممکن است توسط نزدیکان دزدیده شود . میتوان گفت بهرام نادانسته خود را در

اختیار سایه بد خود قرار داده ، راست روشن همه چیز را برای خود می خواسته ، او قسمتی از خود بهرام است ، شاید دست راست او و در اصل سایه اش .

در بی خبری بهرام ، راست روشن و نائب شاه با همدستی هم مردم را چپاول کرده اند و دیگر کسی نه مالی دارد و نه ملکی ، و چون رعیت بی چیز شده اند خزانه نیز خالی شده است . بهرام در پی یافتن علت امر برمی آید اما اطرافیان از ترس آن دو نفر سخن راست نمی گویند و جز دروغ تحویل بهرام نمی دهند . بهرام به نوعی آلوده شده ، هر چند این عمل ناخواسته بوده اما چون او در راس حاکمیت است تمامی مسوولیت‌های دربار بر گردن اوست . در عصر باستان شکارچیان و جنگجویان باید قبل از بازگشت به جامعه ی خود تطهیر می شدند ؛ چرا که دستشان به خون آغشته بود . بهرام اینک همچون آنهاست ، پادشاهی با دستهای آلوده . به نوعی مرگ و رفتن دوباره به دنیای مردگان ، چرا که او نتوانسته از حریم خود محافظت کند . اینک پس از بازگشت از دنیای مردگان باید در آخرین آزمایش که آزمایش مرگ و تجدید حیات اوست ، دوباره متولد و تطهیر شود ، پیش از آنکه به زندگی در دنیای عادی بازگردد . این مرحله غالباً دومین لحظه ی مرگ و زندگی است ، تقریباً تکرار مرگ و تولد دوباره در مرحله ی آزمایش . مرگ و تاریکی در لباس سایه ، پیش از شکست نهایی خود ، دست به آخرین تلاش بی نتیجه می زند . این نوعی امتحان نهایی برای بهرام است که باید بار دیگر آزموده شود تا معلوم گردد حقیقتاً درس های مرحله ی آزمایش را فراگرفته و می تواند قهرمان واقعی باشد یا نه . آیا بهرام خواهد توانست سایه استبداد یا استبداد سایه را محو کند ؟ بهرام در این لحظات مرگ و زندگی باید متحول و دگرگون شود تا قادر باشد چونان موجودی جدید با نگرشی نو به زندگی عادی بازگردد . " این لحظه از داستان ... می تواند لحظه ی بزرگ ترین تنش در پرده ی دوم باشد و باید داستان را در مسیر نهایی خود برای گره گشایی در پرده ی سوم قرار دهد قهرمانان هر آنچه در دنیای ویژه آموخته اند ، به دست آورده اند ، ربوده اند ، یا دریافت کرده اند ؛ گردمی آورند . آن ها هدف جدیدی را برای خود تعیین می کنند : فرار ، ماجراجویی بیشتر ، یا بازگشت به خانه . اما قبل از این که هر یک از این اهداف محقق شود ، آزمون دیگری پیش روست : آخرین امتحان سفر ، یعنی تجدید حیات . " (ووگلر ، ۱۳۸۷ ، ۲۳۵ و ۲۳۶) .

تجدید حیات :

بهرام باید تصمیم بگیرد . او در آستانه نقطه ای از زندگی خود قرار دارد که می تواند به اوجش برسد و یا سرنگونش کند ، " اکنون به یکی از بغرنج ترین و چالش انگیزترین مراحل برای قهرمان و نویسنده می رسیم . برای این که داستان کامل شود ، مخاطب باید بار دیگر یک لحظه ی مرگ و تولد دوباره را تجربه

کند ، شبیه به آزمایش بزرگ ، اما اندکی متفاوت . این نقطه ی اوج است (نه بحران) ، آخرین و خطرناک ترین مواجهه با مرگ . قهرمانان باید قبل از ورود مجدد به دنیای عادی ، تطهیر و پالایش نهایی را از سر بگذرانند . یک بار دیگر باید تغییر کنند یکی از کارکردهای تجدید حیات این است که قهرمانان را از بوی مرگ پاک کند ، و در عین حال به آن ها کمک کند تا درس های آزمایش را به خاطر بسپارند . "

(همان ، ۲۳۹ و ۲۴۰)

بهرام خسته دل به تنهائی برای شکار به صحرا می زند .

یک سواره برون شدی به شکار	شه چو تنگ آمدی ز تنگی کار
چون شدی شاد ، سوی خانه شدی	صید کردی و شادمانه شدی
رغبت آمد به سوی نخچیرش	چون شد آن روز غم عنان گیرش

یک تنه سوی صید رفت برون
تا ز دل هم به خون بشوید خون (نظامی ، بند ۴۰ ، ابیات ۱ تا ۴)

" قهرمان یکبار دیگر به جستجوی چیزی می رود (پراپ ، ۱۳۸۶ ، ۱۲۴) ، چرا ؟ و چرا تنها ؟ شاید همانند بار اول مرگی دیگر را تجربه می کند : " پروفیسور توئین بی از کلمات " وارستگی " و " دگرگونی " برای توصیف بحرانی استفاده می کند که می توان از خلال آن به ابعاد بالاتر روحی رسید و خلقت را از نو به کار واداشت . اولین قدم یعنی وارستگی یا کناره گیری عبارت است از تاکید بر دنیای درون به جای دنیای بیرون ، حرکتی از جهان اکبر به جهان اصغر ، کناره گیری از نومیدیهای سرزمین سترون و حرکت به سوی آرامش قلمرو جاودان درون در یک کلام : اولین کار یک قهرمان ، کناره گیری از صحنه های جهان ظواهر و تاثیرات تابع آن به سوی مناطق غیرقابل پیش بینی روان است ، جایی که مشکلات ، واقعا رسوب کرده اند . "

" (کمپبل ، ۱۳۸۹ ، ۲۸) . بهرام باید قسمت تاریک زندگی شاهانه خود را بشناسد : استبداد و به تبع آن نگاه داشتن همیشگی سلطنت و خوشی های آن برای خود با این پیش فرض که همه داشته های مردمانم از آن منست .

پس از شکار تشنگی بر بهرام چیره می شود . برای یافتن آب راه می افتد . " تولد ، زندگی و مرگ یک شخص را می توان فروشدن به ناخودآگاه و بازگشت در نظر گرفت . قهرمان کسی است که در دوران حیات ، فراآگاهی را بشناسد و نشان دهد ، یعنی مرحله ای که خلقت در برابر آن کمابیش ناخودآگاه است . سلوک قهرمان نشان دهنده ی لحظه ای در زندگی اوست که به بیداری می رسد _ یعنی آن لحظه که ، او در عین حیات و زندگی ، راهی به نور ماورای دیوارهای تاریک مرگ زنده نمای ما می گشاید . برای همین هم هست که سمبول هایی کیهانی ، به گونه ای آمده اند که سرشار از تضادهایی والا هستند ، تضادهایی که

ذهن را سردرگم می کنند . ملکوت خدا درون ماست ولی در عین حال بیرون هم هست . با این حال خدا وسیله ای برای بیدار کردن شاهزاده خانم خفته ، (روح) است . زندگی ، خواب او و مرگ ، بیداری اوست . قهرمان که بیدارکننده ی روح خود است ، خود تنها وسیله ای برای حل شدن خودش می باشد . " (همان ، ۲۶۷)

بهرام از دور دودی می بیند که به آسمان می رود . " قهرمان ناشناخته به خانه یا سرزمین دیگر می رسد " (پراپ ، ۱۳۸۶ ، ۱۲۵) .

بطرف دود می رود تا از افروزنده آن آب طلب کند . " قهرمان به محل شئی مورد جستجو برده می شود یا انتقال می یابد " (همان ، ۱۲۵) .

سگی را بسته شده به درختی می بیند . بهرام با شبان آن گله گرم می گیرد و آبی می نوشد و قبل از خوردن نان از شبان علت بسته شدن سگ به درخت را بازمی پرسد . شبان از همدستی سگ با ماده گرگی که به او کام می داده و از پس آن گوسفندان را می ربوده سخن می گوید . شبان سزای سگ را با گرفتن و بستنش به درخت داده تا یا اصلاح شود و نگاهبانی به نیکی انجام دهد یا بمیرد . " عامل جادویی تازه ای در اختیار قهرمان قرار می گیرد " (همان ، ۱۲۴) .

بهرام که از شبان پیر راه و رسم ملکداری آموخته به قصر بازمی گردد تا درد ملک خود درمان کند .

عبرتی برگرفت پنهانی

شاه بهرام از آن سخن دانی

خورد چیزی و سوی شهر شتافت

این سخن رمز بود چون دریافت

شاهی آموختم زهی تدبیر (نظامی، بند ۴۱، ابیات ۶۷ تا ۶۹)

گفت با خود کزین شبانه ی پیر

بازگشت با اکسیر :

بهرام بازمی گردد . او اکسیری با خود دارد . اکسیر معجونی جادویی با قدرت درمان است . اکسیری که سرزمین زخم خورده را به شکلی جادویی شفا می دهد ؛ دانایی و آگاهی . " قهرمان باید همان کسی باشد که در لحظه ی سرنوشت ساز دست به کنش می زند . قهرمان ... کنش تعیین کننده را انجام می دهد و ضربه ی نهایی و مرگبار را بر ترس یا سایه وارد می کند ، فردی همواره فعال و نه منفعل . درگیری نهایی ، قهرمان و تبهکار را در نبردی نهایی با آخرین حد خطر ، یعنی مرگ و زندگی ، در برابر هم قرار می دهد . " (ووگلر ، ۱۳۸۷ ، ۲۴۲) ، حال او باید دست به عمل بزند . آیا چنین می شود ؟

بهرام روز بعد در ملاعام بر تخت می نشیند و اطرافیان را فرامی خواند . راست روشن می آید و می خواهد بر جایگاه همیشگی خود تکیه کند . " قهرمان دروغینی ادعاهای بی پایه می کند . " (پراپ ، ۱۳۸۶ ، ۱۲۵) ،

اینجا نقطه ی اوج داستان بهرام است : " تجدید حیات معمولا معرف نقطه ی اوج درام است لحظه ی انفجار ، بالاترین نقطه ی انرژی یا آخرین رخداد بزرگ یک اثر داستانی . " (ووگلر ، ۱۳۸۷ ، ۲۴۴) ، او چه تصمیمی خواهد گرفت ؟ " قهرمان باید آشکارا برای نجات زندگی اش بجنگد . " (همان ، ۲۴۳) آیا بهرام خواهد جنگید ؟ بهرام بر راست روشن بانگ می زند و او را مسبب خرابی ملک و از کار افتادن لشگر می خواند و دستور می دهد دست و پای او را ببندند و به زندان ببرند .

چنین می شود که بهرام با سایه خود رودررو می شود و می جنگد : اکنون او آماده است تا بپذیرد این حاکمیت برای همیشه از آن او نیست و مردم گوسفندان دائمی او نیستند ، تفکری که قبلا با او بوده است . " تجدید حیات غالبا مستلزم نوعی ایثار از طرف قهرمان است . باید چیزی را فدا کرد ، چیزی مثل یک عادت یا اعتقاد قدیمی قهرمانان غالبا لازم است با ایثار کردن به داستان تقدس ببخشند ، شاید با رها کردن یا پس دادن چیزی که به آن ها تعلق دارد . تجدید حیات فرصتی است برای قهرمان تا نشان دهد که تمام درس ها را از تمام افراد آموخته و از آن خود کرده است . ادغام ... در معنای حقیقی کلمه به این معناست که او درس های سفر را به بخشی از جسم خود تبدیل کرده است . در یک نقطه ی اوج ایده آل ، تمام آموخته های وی آزمایش می شوند ، و به وی اجازه می دهند تا نشان دهد که استاد ، متلون ، سایه ، نگهبانان ، و متحدان را در طی مسیر در خود ادغام کرده است . هدف نمایشی عالی تر تجدید حیات این است که تغییر حقیقی قهرمان را عینا نشان دهد . " (همان ، ۲۵۰ تا ۲۵۲) .

بهرام سپس منادی روان می کند تا خلق را آگاه سازد و شاکیان را خبر کند که شاه خواهان شنیدن حرفشان و منتظر پیش کشیدن شکایتشان است . شاکیان حاضر می شوند و بهرام خود از میان آنها هفت نفر را برمی گزیند و حرفهای هر یک را گوش می دهد . هفت شاکي که عبارتند از شهروند خانه از دست داده ، باغبان باغ از دست داده ، بازرگان دریائی مال از دست داده ، عاشق یار از دست داده ، کدخدای کدخدائی از دست داده ، لشگری سلاح از دست داده و زاهد محراب از دست داده ، یک به یک لب به سخن می گشایند و از ظلم راست روشن با شاه سخن می گویند . " قهرمان دروغین یا شریر رسوا می شود . " (پراپ ، ۱۳۸۶ ، ۱۲۹)

بهرام پس از شنیدن حرف شاکیان شبی بی خواب سحر می کند . بهرام از رنج و درد مردمان نمی تواند بخوابد و این شناختی تازه از اطراف برای اوست . " قهرمان شکل و ظاهر جدیدی پیدا می کند " (همان ، ۱۳۰)

فردای آن روز بهرام دستور می دهد وزیر را جلو بارگاه دار بزنند .

جمع کرد از خلایق انبو برکشید از نظاره گران کوهی

آن جفاییشه را که بودزیر پایها درکشید در زنجیر

زنده بر دار کرد و باک نبرد تا چو دزدان به شرمساری مرد(نظامی، بند ۵۰، ابیات ۱۲ تا ۱۴)

" شریر مجازات می شود . " (همان ، ۱۳۱) ، بهرام تازه می تواند ادعا کند که پادشاه مردم است . " قهرمان عروسی می کند و بر تخت پادشاهی می نشیند ... گاهی عروس و مملکت یکجا به قهرمان پاداش داده می شود " (همان ، ۱۳۲) ، بهرام سایه خود را شناخته است ، تاریکترین بخش وجود خود را : استبداد شاهانه ، با آگاهی از این امر حال باید برگردد و خود را تطهیر کند تا بازگشتی پیروزمندانه به میان مردم داشته باشد . بهرام باید داشته های خود را ببخشد . " سفر اسطوره ای قهرمان ، معمولا ، تکریم و تکرار الگوی مراسم گذار ... است : جدایی _ تشرف _ بازگشت ، که می توان آن را هسته ی اسطوره ی یگانه نامید . یک قهرمان از زندگی روزمره دست می کشد و سفری مخاطره آمیز به حیطة ی شگفتی های ماورالطبیعه را آغاز می کند . با نیروهای شگفت در آن جا روبرو می شود و به پیروزی قطعی دست می یابد . هنگام بازگشت از این سفر پر رمز و راز ، قهرمان نیروی آن را دارد که به یارانش برکت و فضل نازل کند . " (کمپیل ، ۱۳۸۹ ، ۴۰)

خاقان پس از شنیدن خبر کشته شدن وزیر به بهرام نامه می نویسد و عذر می خواهد .

چون که خاقان شنیده شد خیرش باز پس شد نداد درد سرش

کس فرستاد و عذر خواست بسی بر نزد بی رضای او نفسی (نظامی ، بند ۵۱ ، ابیات ۱ و ۲)

خاقان به بهرام می نویسد : حال که اوضاع خلاف گفته وزیر است من دست از تعرض و هجوم کوتاه می کنم و همچنان دعاگوی بهرام هستم . پاداش : برکت ، فضل و صلح از راه رسیده اند . بهرام با آگاهی از این خبر خدا را شکر می کند که وزیر را دار زده و به خدای عادل پناه می برد .

اما این پایان راه بهرام نیست . اکسیر نهایی هنوز در دست بهرام است و او اگر می خواهد قهرمان واقعی باشد باید تمامی اکسیر را به مردم ببخشد : " تجدید حیات آخرین امتحان قهرمان است ، آخرین فرصت او برای این که نشان دهد چه آموخته است . قهرمانان به واسطه ی آخرین ایثار یا تجربه ی عمیق تر رازهای زندگی و مرگ ، کاملا پالوده و پاک شده اند . برخی موفق به عبور از این نقطه ی خطرناک نمی شوند ، اما کسانی که جان سالم به در می برند به پیشروی خود ادامه می دهند تا چرخه ی سفر قهرمان را در بازگشت با اکسیر کامل کنند . " (ووگلر ، ۱۳۸۷ ، ۲۵۳) .

روزی صدائی از درون بهرام با او می گوید که این هفت گنبد خاکی رها کن .

کز صنم خانه های گنبد خاک
دور شو کز تو دور باد هلاک (نظامی، بند ۵۲، بیت ۴)

بهرام با شنیدن این صدا هفت گنبد زمینی رها می کند تا به هفت گنبد آسمانی برسد . " بعد از جان به دربردن از تمام آزمایش ها و رو به رو شدن با مرگ ، قهرمانان یا به نقطه ی شروع برمی گردند و به خانه می روند ، یا به سفر خود ادامه می دهند . اما همیشه با این احساس پیش می روند که زندگی تازه ای را آغاز می کنند ، زندگی تازه ای که به خاطر سفر طی شده است ، برای همیشه متفاوت خواهد بود . اگر قهرمانان واقعی باشند ، بازگشت آن ها از دنیای ویژه بازگشت با اکسیر خواهد بود ، چیزی را برای شریک شدن با دیگران می آورند ، یا چیزی که قدرت درمان سرزمین زخم خورده را داشته باشد . " (همان ، ۲۵۷) .

بهرام هفت موبد فرامی خواند و هفت گنبد را به آنها می دهد تا آتشگاه سازند . " ممکن است قهرمان اسطوره ای از زمین خاکی هم گذر کرده باشد ، ولی حضور واقعی او در اعماق وجود است ، جایی که باید بر مخالفت ها چیره شد و نیروهای فراموش شده و گم گشته را احیا کرد تا با کمک آنها جهان دگرگون شود . " (کمپیل ، ۱۳۸۹ ، ۴۰)

روزی بهرام با لشگریان به صحرا می رود تا شکار کند .

روزی از تاج و تخت کرد کنار
رفت با ویژگیان خود به شکار (نظامی، بند ۵۲، بیت ۱۳)

گوری از دور نمایان می شود . " قهرمان عمل گرا ، مامور چرخه است ، اوست که در لحظه ی حی ، قوه ی محرکی را جاری می کند که در آغاز ، جهان را به حرکت درآورد . با این حال قهرمان برتر ، کسی نیست که فقط پویایی چرخه ی کیهان را تداوم می بخشد ، بلکه او کسی است که چشم ها را می گشاید ، طوری که در میان همه ی رفت و آمدها و شادی ها و رنج های صحنه ی گسترده ی جهان ، آن حضور یگانه را بتوان دوباره دید . این قهرمان نیاز به حکمتی عمیق تر دارد ، در نتیجه ، الگویی را می آورد که به عمل بستگی ندارد بلکه خود ، حضوری پرمعناست . سمبول قهرمان اول ، شمشیر با فضیلت است و سمبول قهرمان دوم ، عصای قدرت و یا کتاب قانون . خوان معمول قهرمان اول به دست آوردن عروس است ، عروس زندگی . خوان قهرمان دوم ، رفتن به سوی پدراست و پدر، آن ناشناخته ی نامریی است . " (همان ، ۳۴۷) ، و برای رفتن به سوی آن پدر ابدی آگاهی لازم است و اینجاست که باید مثل همیشه استادی داشت و این بار نیز همچون چند مرتبه قبل گوری راه نشان ده بهرام می شود ، " بازگشت با اکسیر یعنی ایجاد تغییر در زندگی روزانه و استفاده از درس های ماجرا برای درمان زخم های خود . نام دیگر مرحله ی بازگشت ، گره گشایی است به نظر می رسد رایج ترین و محبوب ترین فرم داستانی فرم چرخشی یا

بسته باشد که در آن روایت به نقطه ی شروع باز می گردد . در این ساختار ممکن است قهرمان را با یک چرخش کامل ، به معنی واقعی کلمه به محل یا دنیایی که از آن آغاز کرده است بازگردانید . بازگرداندن قهرمان به نقطه ی شروع یا به یادآوردن آغاز سفر ، امکان انجام مقایسه را برای مخاطب فراهم می کند . این کار معیاری را فراهم می کند تا ببینیم قهرمان تا کجا پیش رفته ، تا چه حد تغییر کرده است و چگونه دنیای قدیمی او اکنون متفاوت به نظر می رسد . " (ووگلر ، ۱۳۸۷ ، ۲۵۸ و ۲۵۹) ، بهرام با رفتن به دنبال گوری آغاز کرد ، حال با رفتن به دنبال گوری دیگر می خواهد سفر خود را به پایان برساند . بهرام از پی گور می راند . گور وارد غاری می شود . بهرام از پی گور وارد غار می شود . " سفر قهرمان ... : جدایی از دنیا ، نفوذ به دل بعضی از سرچشمه های قدرت و بازگشتی حیات بخش و شادی آور . " (کمپبل ، ۱۳۸۹ ، ۴۴) ، بهرام باید از خود هم فراتر رود : " انسان ، به واسطه ی فرمان برداری و انضباط مداوم روانی ، از تمام محدودیتهای فردی ، خصوصیات اخلاقی ، وحشتها و امیدها رها می شود و دیگر از فنای خویشتن که پیش شرط تولد مجدد است ، هراسی ندارد ، و آن تولد مجدد راهی برای درک حقیقت ، و آمادگی برای یکی شدن نهایی است . " (همان ، ۲۴۳) ، بهرام در غار ناپدید می شود .

لشکر از پس بهرام به در غار می رسد . بهرام را می جویند و نمی یابند .

صد ره از آب دیده شستندش بلکه صد باره باز جستندش (نظامی ، بند ۵۲ ، بیت ۴۶)

صدائی از غار می آید که بهرام در غار است شما بازگردید که او را کاریست . " بنابراین قهرمان ، زن یا مردی است که قادر باشد بر محدودیت های شخصی و یا بومی اش فایق آید ، از آن ها عبور کند و به اشکال عموماً مفید و معمولاً انسانی برسد . چنین ایده ها ، الهام ها و شهودی ، به صورت دست نخورده از چشمه های ابتدایی فکر و حیات انسان برمی خیزند ، بنابراین فصیح اند ، البته نه به زبان جامعه و روان رو به فساد و از هم پاشیدگی کنونی ، بلکه به زبان آن منبع پایان ناپذیری که مایه ی تولد دوباره ی جامعه است . قهرمان ، به عنوان انسانی مدرن ، می میرد ولی چون انسانی کامل و متعلق به تمام جهان دوباره متولد می شود . دومین وظیفه ی خطیر او (از دید توئین بی و دیگر اسطوره های بشری) بازگشت به سوی ماست ، با هیئتی جدید و آموزش درسی که از این حیات مجدد آموخته است . " (همان ، ۳۱)

آیا بهرام را می توان یافت ؟ " اگر در دنیای عمل ، انسان نگران نتیجه ی اعمال اش باشد ، مرکزیت اش در اصل جاودانگی را از دست می دهد ، ولی اگر نتیجه و ثمره ی اعمال اش را در دامان خداوند حی گذارد ، به واسطه ی آن ها ، رها شود ، درست مثل این که قربانی ای به درگاه برده باشد ، که او را از اسارت دریای مرگ می رهاند . " (همان ، ۲۴۵) ، بهرام دیگر جاودانه شده است .

جستجوگران چون بهرام را نمی یابند مادرش را صدا می کنند . مادر بهرام را می جوید و نمی یابد . مادر بهرام چهل روز غار را می کند تا در نهایت ندائی به او می گوید : مادر خاک برای بهرام مهربانتر از توست ، برگرد و بهرام مجوی . مادر بهرام بازمی گردد و تاج و تخت به وارثان بهرام می رسد . آن غار را غار بهرام گور نام می نهند .

آن شناسندگان که داندش غار بهرام گور خوانندش (نظامی، بند ۵۲، بیت ۵۵)

" سفر هراس انگیز قهرمان برای بازیافتن است . آن گاه مشخص می شود که این نیروهای الهی که قهرمان به جست و جویشان برخاسته ، و به سختی به دست آورده است ، تمام این مدت در قلب خود قهرمان وجود داشته اند . او " پسر پادشاه " است ، فقط باید خود را بشناسد و قدرتی را که حق اوست به درستی در دست گیرد ، " پسر خدا " است که می آموزد این لقب چه معنایی می تواند داشته باشد . از این نظر ، قهرمان ، سمبول آن تصویر خلاق و رهایی بخشی است که درون همه ی ما پنهان بوده و در انتظار است ، تا او را بشناسیم و به عرصه ی زندگی بیاوریم . " (همان ، ۴۷) ، رهایی بخشی بهرام چگونه است ؟ این رهایی چیست ؟ " کلید واقعی برای مرحله ی نهایی سفر قهرمان اکسیر است . قهرمان از دنیای ویژه چه ارمغانی به همراه آورده است تا آن را در بازگشت با دیگران تقسیم کند ؟ آوردن اکسیر ، چه با اعضای اجتماع تقسیم شود و چه با مخاطب ، آخرین آزمون قهرمان است . اکسیر ثابت می کند که او آنجا بوده ، به علاوه نقش سرمشق و الگو را برای دیگران بازی می کند ، و بالاتر از همه نشان می دهد که می توان بر مرگ غلبه کرد . اکسیر حتی ممکن است قدرت باز پس دادن زندگی را در دنیای عادی داشته باشد . مثل هر چیز دیگری در سفر نویسنده ، بازگشت با اکسیر می تواند واقعی یا استعاری باشد . اکسیر می تواند هر چیزی باشد که افراد را به پذیرش ماجرا ترغیب می کند : پول ، شهرت ، قدرت ، صلح ، خوشبختی ، موفقیت ، سلامتی ، دانش ، یا داشتن داستان خوبی برای تعریف کردن . بهترین اکسیرها آن هایی هستند که آگاهی بیشتری برای قهرمان و مخاطب به ارمغان می آورند . " (ووگلر ، ۱۳۸۷ ، ۲۶۳)

نظامی در هفت پیکر بهرام گور را به غار می برد و بازمی گرداند : " آخرین عمل قهرمان که در زندگی نامه اش می آید مرگ یا عزیمت اوست . و این لحظه هنگامی است که معنای تمام زندگی اش در آن خلاصه شده است . لازم به گفتن نیست که اگر مرگ ، کوچک ترین وحشتی بر وی وارد کند ، او قهرمان نیست . اولین شرط ، آشتی دوباره با گور است . " (کمپبل ، ۱۳۸۹ ، ۳۵۷) ، بهرام قبل از رفتن می دانسته چه می کند و کجا می رود و مطمئناً می دانسته بازگشتی در کار نیست ، سوال این نیست که آیا بهرام از مرگ آگاه بوده یا نه ، بی شک بوده است ، سوال اصلی اینجاست : چرا بهرام جایگزینی برای خود انتخاب نمی کند

تا بعد از او بر تخت بنشیند و شاه مردم شود؟ بهرامی که همیشه نگران تاج و تخت خود بوده است؟ " یکی دیگر از وجوه اکسیر این است که خرد و دانشی که قهرمانان با خود می آورند، ممکن است آن قدر قوی باشد که نه فقط خودشان بلکه اطرافیان آن ها را نیز تغییر دهد. دنیا به کلی عوض شده است و پیامدهای آن به همه جا گسترش یافته. " (ووگلر، ۱۳۸۷، ۲۶۴)، هفت پیکر جوابی به این سوال ما ندارد اما نظامی که خود در زندگیش دنبال آرمان شهرش می گردد با سرودن اثر بعدی خود و سفر به مدینه فاضله پرشمان را پاسخ می دهد.

با مرگ بهرام می توان پرسید نتیجه این مرگ چیست؟ صحیح تر آنکه پرسیم: " نتیجه ی این گذار و بازگشت معجزه آسا چیست؟ میدان نبرد سمبولی از میدان زندگانی است که در آن، هر جاندار از مرگ دیگری زنده است. " (کمپبل، ۱۳۸۹، ۲۴۵)، آن اکسیر نهایی کدام است؟ نظامی جوابمان را می دهد: " در اندیشه نظامی یا سازنده قصه هایی که در ماخذ وی عبور اسکندر را بر این شهر متضمن تحقق یافتن یک هدف الهی نشان می داد، چنین مدینه فاضله یی جز با همسازی و همزیستی از پیش طرح شده افراد انسانی امکان نداشت. " (زرین کوب، ۱۳۸۹، ۲۸۷)، آری، اکسیر را یافته ایم: با سرودن هفت پیکر و واداشتن بهرام به کاری که در انتهای آن انجام می دهد نظامی بر سر تاریخ فریاد می زند: تمامی انسانها فرزندان خدایند و جز آنها کس دیگری را لیاقت حاکمیت بر آنها نیست، بهرام باید بمیرد تا مردمش زنده شوند. اکسیر و هدیه سفر بهرام و صد البته نظامی پیام رهایی مردم از حاکمیت تمامی حاکمان تاریخ است: " قهرمان دیروز، مستبد فرداست، مگر آن که خود را همین امروز قربانی کند. " (کمپبل، ۱۳۸۹، ۳۵۴)، بهرام اگر بماند سایه او، راست روشن، در وجود خود بهرام دوباره حکومت آغاز خواهد کرد. " پروفیسور یونگ نشان داد که سایه ی بازتاب یافته از ذهن خودآگاه فرد شامل جنبه های پنهان، واپس نهاده شده و نامطبوع (یا ناپسند) شخصیت است. اما سایه همواره تنها وارونه ی من خودآگاه نیست. با این همه برمبنای آنچه پروفیسور یونگ " مبارزه برای رهایی " می نامد، من خویشتن همواره با سایه در ستیز است. " (یونگ، ۱۳۸۹، ۱۷۶). نظامی با اکسیری که هدیه می دهد می گوید هیچ کس حق انتخاب حاکم برای فردای مردم را ندارد، مردم خود باید حاکم خود را برگزینند، چرا که اگر چنین نشود استبداد ادامه یافته است، چنان که در آرمانشهر خیالی شاعر گنجه چنین بود، و این را بهرام با رفتنش در غار می گوید: شاه فردای شما را حتی من که شاه امروز شمایم نمی توانم برگزینم. " نتیجه ی سیر و سلوک قهرمان، باز کردن قفل ها و آزاد کردن جریان انرژی حیات در کالبد جهان است " (کمپبل، ۱۳۸۹، ۴۸)

چرب و شیرین چو انگبین

میوه ای دادمت ز باغ ضمیر

ذوق انجیر داده دانه ی او
پیش بیرونیان برونش نغز
حقه ای بسته پر ز در دارد
در در آن رشته سرگرای بود

مغز بادام در میانه ی او
وز درونش درونیان را مغز
در عبارت کلید پر دارد
که کلیدش گره گشای بود (نظامی، بند ۵۳، ابیات ۲۳ تا ۲۷)

حال که می دانیم بهرام با مرگ خود به انسان یاد می دهد تا او خود شاه خود باشد و شهر خدائی خود را بنا نهد بیاید از حکیم فرزانه گنجه سوالی کنیم : آرمان شهر او کجاست و چگونه جایست که انسان باید به دنبال آن باشد و آن را بجوید و بیابد ؟ یا آن را بسازد و زیستن در آن را تقدیم دیگران هم بکند ؟ " توصیف جالبی که نظامی از قول مقیمان این شهر در جواب سوال اسکندر در باب رسم و راه حیات آنها عرضه می کند ... دلکش و ... عبرت آمیز و رویایی است ... : ... این دیار دادپرور که اسکندر آشنایی با آن را جایزه تمام سیروسفرهای پر محنت خویش یافت نمونه یک شهر آرمانی بود هر چه داشت متعلق به هیچ کس نبود به همه کس تعلق داشت . مالیات های گران ، جریمه های سنگین و مصادره های دور از حکم شرع در آنجا روی نمی داد . چون همه چیز در دست همه بود . چیزی دست به دست نمی شد . معروف و منکر به حکم عقل از هم متمایز بود و به خاطر مصلحت های شخصی نه معروف منکر می شد و نه منکر معروف می گشت . قانون در مورد هیچ کس نامجرا نمی ماند و قانون شکنی از هیچ کس تحمل نمی گشت . نه ایمنی شخصی نقض می شد و نه وجدان فردی مورد تجاوز بود . هیچ کس در برابر دیگری از روی اضطراب کرنش نمی کرد هیچ کس هم از دیگری توقع دستبوس و زمین بوس نداشت . دروغ و دزدی و فتنه و خونریزی که ره آورد نابرابری ظالمانه بود در آنجا مجال خودنمایی پیدا نمی کرد و هرکس نمی خواست این رسم و سیرت را رعایت کند از دایره قوم خود را بیرون می یافت . " (زرین کوب ، ۱۳۸۹ ، ۲۹۳ و ۲۹۴)

من این گفتم و رفتم و قصه ماند
نیوشنده به گر غم خود خورد
نگوید که او چون گذشت از جهان
یکی روز من نیز در عهد خویش
غم رفتگان در دلم جای کرد
شب آمد یکی ز آن غریقان آب
غم ما به آن شرط خوردن توان

به بازی نمی باید این قصه خواند
که او نیز از این کوچگه بگذرد
کند چاره ی خویش با هم‌رهان
سخن یاد می کردم از عهد پیش
دو چشم مرا اشک پیمای کرد
چنین گفت با من به هنگام خواب
که باشی تو بیرون از این هم‌رهان

چو با کاروانی در این تاختن
از آن شب بسیج سفر ساختم

همی کار خود بایدت ساختن
دل از کار بیهوده پرداختم (نظامی، بیت ۱۰۸۶)

نتیجه گیری :

با بررسی بیشتر قصه های جوامع گوناگون می توان به تشابهاتی نه تنها در ساخت و محتوای قصه ها بلکه در چگونگی رویکرد و نگاه آن جوامع به آئین ها و مراسم و مفاهیم انسانی رسید ، این رویکردها در آن جوامع مشابه اند ؛ چرا که قصه ها از زندگی انسانها می آیند ، انسانهایی که ساختار روانی مشابه دارند و با تحلیل روان آنها می توان به شناخت خود آنها و تشابهات زندگیشان رسید. ووگلر در کتاب ارزشمند خود "سفر نویسنده"، مارامسافر سفری می کند تا با گذشتن از مراحل خاص به شناخت عمیق ناشناخته های روانمان دست یابیم، او برای رسیدن به این شناخت از خویشتن و قهرمان درونی خود الگوی دوازده مرحله ای سفر نویسنده را پیشنهاد می دهد، الگویی که اکثر داستانها از آن تبعیت کرده اند.

از این سو، در ادبیات سرزمین ما انسان و الاسفر می کند ، او باید برود ، ببیند ، بازگردد و به دیگران نیز راهی را نشان دهد که این مسیر به زیبایی ها ختم خواهد شد و به شناخت عمیق انسان و نیازهای روانی او، انسانی که متولد می شود، زندگی می کند و می میرد. شاید نتوان بهرام نظامی را عارفی دانست همچون دیگر عرفای شناخته شده تاریخمان ، اما راهی که او طی می کند و مراحل سفری که نظامی در هفت پیکر نشان می دهد تشابه بسیاری دارد به سفری عارفانه. او در هفت پیکر با داستانی زیبا و بادیدی روانکاوانه مراتب زنده شدن و مرگ تکرار شونده بهرام گوررا زیر نظر استادانش را به درستی و کمال می آفریند و بازگو می کند ، سفری که ووگلر با برشمردن مراحل برای مسافران قلم به دست _ نویسندگان _ آن را الگوسازی کرده است. نظامی بادیدی روانکاوانه بهرام گوررا به عنوان قهرمان داستان خود انتخاب می کند، او می داند مراحل رسیدن انسان به کمال درونی عبور از مراحل خاص را لازم دارد که از تولد تا مرگ باید آگاهانه آنرا برگزید، یافت و در پی اش رفت. هفت پیکر نظامی با بیان چگونگی سفر درونی بهرام و بیان مراحل این سفر، که در انتها با اکسیر حاکمیت مردم بر مردم _ و نه شاه بر مردم _ به میان مردمش بازمی گردد، برای همیشه در دل آگاهان تاریخ به عنوان اثری که به انسانهای تمامی دورانها و مکانها راهی رهایی بخش و جاودانه هدیه می دهد شناخته خواهد شد .

بهرام متولد می شود ، به سلطنت می رسد و پس از طی مسیر پر فراز و نشیبی مرگ به سراغش می آید ، شاید هم او به سراغ مرگ می رود که این رفتن به سوی مرگ به قصه او نزدیکتر است ، و این راهیست که ووگلر در سفر نویسنده نشانمان می دهد .

الگوی مطرح شده در کتاب سفر نویسنده می تواند کمکی باشد تا بوسیله ی آن الگوی سفر در ادبیات خودمان را بهتر بشناسیم .

منابع :

۱- قرآن کریم

۲. استوارت، ویتیلیا، اسطوره و سینما؛ کشف ساختار اسطوره ای در ۵۰ فیلم به یاد ماندنی، ترجمه محمد گذرآبادی، انتشارات هرمس، چاپ اول، ۱۳۸۹ش.
۳. بری، مایکل، تفسیر بر هفت پیکر نظامی، ترجمه جلال علوی نیا، چاپ اول، ۱۳۸۵ش.
۴. بی نیاز، فتح الله، درآمدی برداستان نویسی و روایت شناسی، افراز، چاپ دوم، ۱۳۸۸ش.
۵. پراپ، ولادیمیر، ریخت شناسی قصه های پریان، ترجمه فریدون بدره ای، توس، چاپ دوم، ۱۳۸۶ش.
۶. جرج فریزر، جیمز، شاخه ی زرین، پژوهشی در جادو و دین، ترجمه کاظم فیروزمند، موسسه انتشارات آگاه، چاپ یکم، ۱۳۸۳ش.
۷. زرین کوب، عبدالحسین. باکاروان حله: مجموعه نقد ادبی، انتشارات علمی، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۹ش.
۸. همو، پیر گنجه در جستجوی ناکجاآباد، انتشارات سخن، چاپ هشتم، ۱۳۸۹ش.
۹. فرای، نورترپ، تخیل فرهیخته، ترجمه دکتر سعیدارباب شیرانی، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، ۱۳۷۲ش.
۱۰. کالر، جان اتان، بوپتیقای ساخت گرا، ترجمه کوروش صفوی، مینوی خرد، چاپ اول، ۱۳۸۸ش.
۱۱. کمپبل، جوزف، قدرت اسطوره، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز، چاپ ششم، ۱۳۸۹ش.
۱۲. کمپبل، جوزف، قهرمان هزار چهره، ترجمه شادی خسروپناه، نشر گل آفتاب مشهد، چاپ چهارم، ۱۳۸۹ش.
۱۳. مک کی، رابرت، داستان: ساختار، سبک و اصول فیلمنامه نویسی، ترجمه محمد گذرآبادی، هرمس، چاپ سوم، ۱۳۸۷ش.
۱۴. نظامی، حکیم جمال الدین ابو محمد الیاس بن یوسف، خمسه ی نظامی، بر اساس نسخه ی سعدلو تصحیح و مقدمه و واژه نامه از سامیه بصیر مژدهی، بازنگریسته ی بهاءالدین خرمشاهی، انتشارات دوستان، چاپ اول، ۱۳۸۳ش.
۱۵. نظامی گنجه ای، هفت پیکر، تصحیح و شرح: بهروز ثروتیان، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۸۹ش.
۱۶. ووگلر، کریستوفر، سفر نویسنده، ترجمه محمد گذرآبادی، مینوی خرد، چاپ اول، ۱۳۸۷ش.
۱۷. یونگ، کارل گوستاو، انسان و سمبول هایش، ترجمه دکتر محمود سلطانیه، جامی، چاپ هشتم، ۱۳۸۹ش.